

## درآمدی بر قرن بیست و یکم

### عوامل آشوب و عوامل خودکار در آستانه‌ی جهش

فرانکو "بیفو" براردی

ترجمه‌ی ساسان صدقی‌نیا

ایلان ماسک این نژادپرست اهل آفریقای جنوبی که روزنامه‌ها او را ثروتمندترین مرد جهان می‌نامند، اخیراً لقب جالب‌تری به دست آورده است. روزنامه‌ی گاردین در تاریخ ۲۰ دسامبر با اشاره به تعریفی که قبلاً توسط نیویورک تایمز در سال ۲۰۲۲ ارائه شده بود، او را «عامل آشوب» نامید. این تعریف دقیق نیست یا حداقل خیلی ساده است. فکر نمی‌کنم مگر در ظاهر، کارکرد تاریخی ماسک، ترویج آشوب باشد. فعالیت سیاسی او از جمله خرید توئیتر با هدف نابودی دولت و ساختارهای عمومی ساخته شده در دوران مدرن انجام می‌شود. از این منظر پروژه‌ی ماسک با پروژه‌ی استیو بنن [۱] و به‌طور کلی دولت ترامپ همسو است. اما فعالیت چندوجهی ماسک، علاوه بر تخریب قطعی نظم مدرن (یعنی تکمیل کاری که با لیبرالیسم تاچری آغاز شد) شامل بخش سازنده‌ای هم می‌شود: ساخت نظام کنترل انحصاری بر سیستم مخابراتی جهانی (استارلینک) و پیاده‌سازی ارتباط بین دنیای بیولوژیکی و دیجیتالی که امکان خلق ماشین‌های خودکار با هوش کامل (نورالینک) را فراهم می‌آورد.

چند روز پیش این نژادپرست آفریقای جنوبی در اظهارنظری در ولت آم زونتگ در مورد انتخابات آتی آلمان موضع‌گیری و از حزب آلترناتیو برای آلمان (AFD) حمایت کرد. او گفت که این یک حزب نازی نیست و استدلال کرد: «تصویر AFD به‌عنوان یک حزب راست افراطی به وضوح نادرست است با توجه به این واقعیت که آلیس وایدل، رهبر این حزب، شریک همجنسی دارد که اهل سریلانکا است. آیا فکر می‌کنید او ممکن است شبیه هیتلر باشد؟»

این موضوع شایسته بررسی بیشتر است. این نکته‌ی درستی است که افرادی مانند دونالد ترامپ یا احزابی مانند آلترناتیو برای آلمان، بسیار متفاوت از حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان هستند. این تفاوت‌ها عبارتند از: ترامپیسم از ابتدا هرگونه اشاره به سوسیالیسم را حذف کرده در عوض هیتلر نه تنها در نام حزب خود، بلکه در برخی از سیاست‌های اجتماعی رایش سوم، آن را حفظ کرده بود. علاوه بر این، کل دنیای خیالی که پس‌زمینه‌ی رژیم هیتلر بود (رنگ‌های تیره‌ی لباس‌ها، ژست‌های آهنین و غیره...) با انفجار رنگ و هیجان کارناوالی جمعیت «عظمت را دوباره به آمریکا برگردانیم» [۲] جایگزین شده است. سبک خشک و گوتیک بورژوازی پروتستان و صنعتی متکی به زمین، جای خود را به باروک خیره‌کننده‌ی لمپن بورژوازی مافیایی داده که از برلوسکونی تا ترامپ، قدرت را بر تصویری نمایشی از جهان بنا نهاده‌اند.

پس بنابراین باید تشبیه ترامپیسم جهانی به نازیسم هیتلری را کنار بگذاریم؟ تشبیه‌ی که چپ شاید برای ترساندن در انتخابات به کار برده اما انتخابات کم کم به نترسیدن از لولوخورخوره‌ی نازیسم عادت کرده است. پاسخ: هم آری، هم نه.

نه، چرا که در واقع احیای برتری نژادی و استعماری غرب سفید، کارکرد تاریخی بلندمدت جنبش‌های ارتجاعی جهانی است. جنبشی که ترامپ نماد و ماسک ابزار اصلی آن است. دشمنی که هیتلر قصد نابودی‌اش را داشت یهودیان بودند، در حالی که برای برتری‌طلبی نژادپرست معاصر، دشمنی که باید نابود شود توده‌های عظیم استعمارشدگانی هستند که گرچه قادر به یک تعرض سیاسی انترناسیونالیستی نیستند اما به شکلی ساده با تحرک مهاجرتی و مطالباتشان برای بازتوزیع ثروت جهانی، خطری برای ثبات غرب به شمار می‌روند. نظامیان اسرائیلی و خود مردم اسرائیل، از نظر ظاهری و سیاسی بسیار متفاوت از اس‌اس‌های هیتلری به نظر می‌رسند اما وقتی صحبت از نابودی دشمنان تمدن غرب باشد، همان کارکرد اس‌اس‌های هیتلری را دارند؛ دشمنانی که برای هیتلر یهودیان بودند و برای اسرائیل، استعمارشدگانی هستند که حق بقا و احتمالاً حق داشتن یک سرزمین را مطالبه می‌کنند.

این رژیم مهارناپذیر در سراسر غرب، پیامد اجرای کامل لیبرالیسم اقتصادی است که از دهه‌ی ۱۹۸۰ با همکاری بسیار فعال چپ اروپایی در کلیت خودش تثبیت شد. لیبرال‌دموکراسی اکنون در همه جا از بین رفته است اما اصل بنیادین انهدام مقررات و جایگزینی آن‌ها با سود حداکثری، توسط کسانی که کلمه‌ی «آزادی»

را لقلقه‌ی زبان خود قرار داده‌اند، تأیید و تجلیل می‌شود. اما باید روشن باشد که منظور از این آزادی، آزادی برده‌داران است.

چپ‌ها در این مرحله ابزاری در دست لیبرالیسم بودند، زمانی که هدف، نابودی جنبش کارگری بود. این وظیفه توسط چپ‌ها و دموکرات‌ها انجام شد و به همین دلیل آن‌ها اکنون و برای همیشه منفور خواهند بود. اما اکنون چپ در حال ناپدید شدن است و رژیم در حال ظهور است که دیگر شباهت چندانی به فاشیسم گذشته ندارد. من مدت‌ها پیش تصمیم گرفتم این رژیم را لیبرال - نازیسم بنامم. ویرانگری لیبرالی نظام اجتماعی، منشاء ناسیونالیسم نژادپرست ترامپی اما در عین حال قطب‌نمایش هم است.

هدف اعلام‌شده‌ی هجومی‌ترین لیبرال - نازی‌ها مانند خاویر میلی یا استیو بنن و ایلان ماسک، تخریب نهایی ساختارهای عمومی (بهداشت، آموزش، حمل‌ونقل و غیره) است که امکان بقای اجتماعی را فراهم می‌کردند. همه این‌ها طبعاً مستلزم یک انهدام اجتماعی است که در حال انجام است و ما شاهد بدتر شدن آن در سال‌های آینده خواهیم بود. اما این انهدام اجتماعی در کشورهای غربی تنها بخشی از نسل‌کشی جهانی در حال وقوع در مرز شمال و جنوب جهانی است و نماد خونینش نسل‌کشی فلسطینی‌ها است.

آنچه ما پس از هفت اکتبر وارد آن شده‌ایم، عصر نسل‌کشی جهانی است. این عصر به‌طور طبیعی با تکثیر نقاط فروپاشی آشوبناک مشخص می‌شود. واضح است که جنبش ارتجاعی جهانی که ماسک تجلی آن است، باعث گسست‌های آشوبناک در تعداد فزاینده‌ای از نقاط سیاره‌ی زمین می‌شود. اما این صرفاً بخشی از روندی است که طی دهه‌های گذشته آغاز شده و همزمان با گسترش آشوب، نظمی متعالی یعنی نظم خودکار را هم به وجود می‌آورد.

جنبش ارتجاعی جهانی، امروز کمر به نابودی جهان انسانی بسته، جهانی که سرشار از عدم قطعیت، تخمین، تشابه و پیوستگی است. در پس اقدامات بی‌ثبات‌کننده‌ی این جنبش ارتجاعی، هدف ایجاد نظم مبتنی بر جبر، فناوری دیجیتال و ارتباط است و ماشین خودکار شناختی، مقدر است جای بی‌ثباتی زنده را بگیرد.

به نظر می‌رسد ماسک، عاملی برای ایجاد آشوب سیاسی است اما این آشوب در واقع کارکردی دارد یعنی فراهم کردن زمینه برای حذف تدریجی انسان از طریق دو فرایند که از نظر منطقی به دنبال هم می‌آیند اما

به صورت همزمان رخ می‌دهند: نسل‌کشی گروه‌های حاشیه‌ای و جهش بنیادی ذهن جمعی به منظور تسلیم در برابر سلطه‌ی ماشین و نهایتاً استقرار نظم خودکار.

با اقتباس از ایده‌ی فیلسوف نئوپوزیتیویست رودولف کارنپ، در برخی از زبان‌های برنامه‌نویسی، «تابع‌گون» [۳] به‌عنوان نوعی متغیر تعریف می‌شود که مقدارش وابسته به یک دنباله‌ی ریاضیاتی است. ورای این استعاره‌ی محاسباتی، «تابع‌گون» به‌طور کامل با ماشین خودکار شناختی و جهانی، یکپارچه شده و همگام با آن عمل می‌کند. در دهه‌های آغازین قرن بیست و یکم، ماشین خودکار، اذهان تک‌تک افراد نسل نخست مرتبط با هم را شکل داده و هماهنگ کرد. انسان‌ها به تدریج و به‌طور فزاینده تحت سلطه‌ی نظم دیجیتال درآمده‌اند و ویژگی‌ها و تمایلاتی که با ماشین خودکار سازگار نبودند (مانند میل جنسی، تفکر انتقادی و به‌طور کلی تکینگی در بیان) از آن‌ها سلب شده است. این جهش نمی‌تواند بدون درد و رنج فراوان، ملال روحی و اختلالات روانی از نوع افسردگی یا پرخاشگری اتفاق بیفتد.

اما گروهی از انسان‌ها نمی‌توانند با این الگو هماهنگ و منطبق شده و از فرایند تولید و دسترسی به منابع ویژه به حاشیه رانده می‌شوند. کسانی که همگام و هماهنگ نشده‌اند (که یک نویسنده‌ی علمی تخیلی آن‌ها را گل مروارید به معنی از رده خارج شده می‌نامید) [۴]، به تدریج با ابزارهای جنگ، گرسنگی، بردگی، کار طاقت‌فرسا و سایر روش‌های حذف، از میان برداشته خواهند شد.

این روند، افق پیش روی قرن بیست و یکم است و ما رد پای آن‌را به وضوح در سیاست‌های ترامپیسم و در نظام تمامیت‌خواه فناورانه‌ای (تکنو-توتالیتاریسم) که ایلان ماسک نقش کلیدی در آن ایفا می‌کند، می‌بینیم. دسته‌ای از مردان سفیدپوست با تمرکز بر کارآمدی و سرکوب عواطف، اهرم‌های قدرت فنی، اقتصادی و نظامی را قبضه می‌کنند. هیچ نیروی سیاسی نمی‌تواند در برابر این تصاحب قدرت مقاومت کند به این دلیل ساده که این یک فرایند سیاسی نیست بلکه یک جهش تکنو-شناختی است. جهش شناختی و نسل‌کشی دو فرایند تعیین‌کننده در این گذار هستند.

جهش شناختی از طریق تسلیم ذهن انسان به قالبی که هدفش هماهنگ کردن فعالیت ذهن با ضرباهنگ خودکار و ماشینی است، انجام می‌شود. این روند جهش به ناچار با درد و رنج همراه است. به اختلالاتی مانند

ADHD یا کمبود توجه فکر کنید: این‌ها بیماری‌های واقعی نیستند بلکه تلاشی برای انطباق و همگام‌سازی ذهن با سرعت سرسام‌آور و ده‌هزار برابری دنیای اطلاعات هستند.

آگاهی اخلاقی و احساسات شهوانی، بازمانده‌هایی از انسانیت پیش از عصر ارتباطات هستند که به سرعت در نسل در حال ظهور متصل به شبکه، محو می‌شوند.

یکی دیگر از ویژگی‌های نوظهور جهش‌یافته‌ها، عدم درک درد دیگران است، اثری از قرار گرفتن مداوم در معرض جریان‌های تحریک عصبی شبیه‌سازی شده که به موجب آن ذهن دیگر تمایزی بین شبیه‌سازی شده و موجودات زنده قائل نمی‌شود و تمایل دارد بدن‌های رنج‌دیده را مانند آدمک‌های سبز بازی‌های ویدیویی در نظر بگیرد که رنج نمی‌برند و اگر بمیرند همیشه می‌توانند لحظاتی بعد دوباره زنده شوند.

این، افق پیش روی قرن بیست و یکم و مسیری است که به طور اجتناب‌ناپذیر در حال طی شدن است. فروپاشی محیط زیست، فروپاشی ژئوپلیتیکی و فروپاشی اجتماعی، محیطی مناسب برای این جهش، شکل‌دهی و حذف بقایای گذشته فراهم می‌سازند. اما این احتمال (بسیار قوی) نیز وجود دارد که ترکیب این سه فروپاشی، به نابودی کامل نوع بشر بینجامد.

در این صورت هر آنچه انسانی است سرانجام محو خواهد شد و این امکان تحقق ایده‌آل و بی‌نقص نظام ماسکی را فراهم می‌کند: تکثیر نامحدود ماشین خودکار در سرزمینی که سرانجام از هر عنصر بی‌نظم و غیرقابل پیش‌بینی پاکسازی شده است. با این حال ما (فراریان) می‌دانیم که غیرقابل پیش‌بینی هنوز محو نشده اما درباره‌ی آنچه نمی‌توان سخن گفت، بهتر است سکوت کرد.

۳۰ دسامبر ۲۰۲۴

منبع: <https://francoberardi.substack.com/p/introduzione-al-secolo-ventuno?fbclid=IwY2xjawHifeVleHRuA2F1bQIxMQABHemfx5sKR-CZxr044zE->

[05O5HhaFRDIjnXOqdYw15WjFxaeJ3FBB3iof5Hw\\_aem\\_FYNz8JkzjuCkNJy83aEZNq](https://www.tajrishcircle.org/05O5HhaFRDIjnXOqdYw15WjFxaeJ3FBB3iof5Hw_aem_FYNz8JkzjuCkNJy83aEZNq)

پانویس‌ها:

۱: تاجر، استراتژیست و مشاور ارشد دولت اول ترامپ بود. بنی به تقابل تمدن‌ها در نظریه‌ی ساموئل هانتینگتون باوری عمیق دارد و به داشتن عقاید نژادپرستانه، زن ستیز و نولیبرالی شناخته شده است.

۲: **Make America Great Again** یا به اختصار **MAGA**، شعار انتخاباتی سیاستمداران و هواداران دونالد ترامپ و جنبش راست افراطی است. اکنون این شعار برندی تجاری است و برای برانگیختن احساسات میهن‌پرستانه استفاده می‌شود.

۳: کلمه‌ی **Functor** در ریاضیات و علوم کامپیوتر به تابع‌گون یا نگاشت‌پذیر ترجمه شده است. مقدار یا رفتار یک تابع‌گون به مقادیر یا اعضای یک دنباله‌ی ریاضی بستگی دارد. به عبارت دیگر دنباله‌ی ریاضی همچون ورودی یا پارامتری برای تابع‌گون عمل می‌کند و تغییر در دنباله‌ی ریاضی می‌تواند منجر به تغییر در خروجی یا رفتار تابع‌گون شود. در علوم کامپیوتر، می‌توان یک لیست را یک دنباله‌ی ریاضی در نظر گرفت. یک تابع‌گون می‌تواند تابعی باشد که عملیاتی را روی عناصر لیست انجام می‌دهد و اگر لیست تغییر کند (مانند اضافه یا حذف عناصر)، نتیجه عملیات تابع‌گون نیز تغییر خواهد کرد.

۴: گل مروارید در برخی از متون ادبی استعاره‌ای از بی‌گناهی است.